

www.ketab.ir

خطوط خاموش تاریخ

متولد آلمان شرقی

زندگی زیر سایه دیوار

هستروایی | فاطمه عباسی



نشر سفیر



نشر سفیر فرهنگ و هنر

متولد آلمان شرقی؛ زندگی زیر سایه دیوار

نویسنده: هستر وایزی

مترجم: فاطمه عباسی

ویراستار: تحریریه نشر سفیر

نمونه خوان: حسام شیخان

طراح گرافیک: حسین کریمزاده

نوبت چاپ: اول - بهار ۱۴۰۳

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۷۳-۲۸-۷

چاپ و صحافی: سپیدار

ناظر چاپ: بهمن سراج

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از متروی قلبک، خیابان یزدانیان، شماره ۱۴

کدپستی: ۱۹۳۹۳۶۵۳

تلفن: ۰۲۱-۸۱۳۴۷۰۰۰

پست الکترونیک: safir.pub@gosafir.com

همه ی حقوق محفوظ و هرگونه برداشت از متن و تصاویر به طور جزء یا کل ممنوع است.

سرشناسه: ویزی، هستر، ۱۹۸۱-۱۰، م. Vaizey, Hester, 1981-۱۰

عنوان و نام پدیدآور: متولد آلمان شرقی؛ زندگی زیر سایه دیوار/ هستر وایزی؛ مترجم: فاطمه عباسی؛ ویراستار: تحریریه نشر سفیر

مشخصات نشر: تهران، موسسه فرهنگی و هنری سفیر فرهنگ و هنر، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۵۴ ص:؛ محور: ۱۴/۵۰؛ ۲۱/۵۰ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۷۳-۲۸-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Born in the GDR: living in the shadow of the Wall, 2014

یادداشت: کتابنامه، ص: ۲۴۱-۲۵۴.

عنوان دیگر: زندگی زیر سایه دیوار.

موضوع: دیوار برلین، برلین، آلمان، ۱۹۶۱-۱۹۸۱ م. -- خاطرات Berlin Wall, Berlin, Germany, 1961-1989-- Personal narratives

موضوع: دیوار برلین، برلین، آلمان، ۱۹۶۱-۱۹۸۹ م. -- سرگذشتنامه Berlin Wall, Berlin, Germany, 1961-1989-- Biography

موضوع: آلمان شرقی -- سرگذشتنامه Germany (East)-- Biography

موضوع: آلمان شرقی -- اوضاع اجتماعی، Germany (East)-- Social conditions

موضوع: برلین (آلمان) -- سرگذشتنامه Berlin (Germany)-- Biography

موضوع: برلین (آلمان) -- اوضاع اجتماعی، Berlin (Germany)-- Social conditions

موضوع: آلمان -- تاریخ -- اتحاد مجدد، ۱۹۹۰ م. -- خاطرات Germany-- History-- Unification, 1990-- Personal narratives

موضوع: برلین (آلمان) -- تاریخ -- ۱۹۴۵-۱۹۹۰ م. -- خاطرات Berlin (Germany)-- History-- 1945-1990-- Personal narratives

شاسه افزوده: عباسی، فاطمه، ۱۳۶۱- (ارشد تاریخ)، مترجم

رده بندی کنگره: ۶/۲۸۷DD

رده بندی دیویی: ۵/۹۲۰

شماره کتاب شناسی ملی: ۹۷۸۶۸۹۶

فهرست

- سیاسنگاری / ۷
پیشگفتار / ۹
مقدمه / ۱۳
پترا: شکل دادن به تحولات / ۴۹
کارولا: پی بردن به تناقضات / ۶۵
لیزا: پذیرفتن شرایط / ۸۷
ماريو: حس کردن خشم رژیم / ۹۹
کاتارینا: ایمان به خدا در شرایط دشوار / ۱۳۳
رابرت: طرفداری از سوسیالیسم / ۱۶۱
میرکو: نپذیرفتن خط مشی حزب / ۱۸۳
پگی: در امنیت و آرامش / ۲۰۱
تحلیلی بر فرجام آلمان شرقی / ۲۱۷
کتاب شناسی / ۲۴۱

پیشگفتار

نهم نوامبر را در آلمان «روز سرنوشت»^۱ نامیده‌اند. سال ۱۹۱۸ در چنین روزی امپراتور ویلهلم دوم از سلطنت کناره‌گیری کرد. سال ۱۹۲۳ در چنین روزی هیتلر برای اولین بار تلاش کرد در کودتای معروف به «آبجوفروشی»^۲ قدرت را در مونیخ به دست آورد. سال ۱۹۳۸ در چنین روزی نیروهای نازی کنیسه‌های یهودیان را تخریب و غارت کردند و سال ۱۹۸۹ درست در چنین روزی دیوار برلین فرو ریخت.

آثار به‌جای مانده از تقسیم آلمان، تا به امروز در معرض دید همه کسانی است که از بخش شرقی و غربی شهر عبور می‌کنند. انبوه گردشگران، هر کدام به دلیلی، همچنان از بخش‌های باقی‌مانده دیوار برلین بازدید می‌کنند. این دیوار به مدت بیست و هشت سال آلمان را

1. Destiny Day, (Schicksalstag)

۲. Beer Hall Putsch: کودتای آبجوفروشی یا کودتای مونیخ، اولین اقدام نازی‌ها برای کسب قدرت در آلمان بود. کودتا شکست خورد و برخی از اعضای بلندپایه حزب نازی، از جمله هیتلر، دستگیر شدند؛ اما این کودتا سرانجام به تشکیل آلمان نازی انجامید.

به دو کشور مجزا تقسیم کرد و قدرتمندترین نماد تقسیم بندی های جنگ سرد بود.

آلمان شرقی هایی که پس از ساخت دیوار برلین در ۱۹۶۱ به دنیا آمدند، هیچ واقعیت دیگری در ذهن نداشتند. با آنکه زندگی در نظام کمونیستی برای برخی از جوانان امری عادی به شمار می رفت، سایر افراد به دلیل محدودیت های سفر، نظارت پلیس اشتازی^۱ و مجازات هایی که برای بیان دیدگاه های مخالف با رهبری کمونیست اعمال می شد به شدت تحت فشار بودند. طی بیست و هشت سالی که دیوار برلین پابرجا بود بیش از پنج هزار نفر از مردم ناراضی آلمان شرقی موفق شدند از مرز بگریزند. مردی یونیفرم نظامی ارتش آمریکا را از فروشگاه لباس مبدل کرایه کرد و به آن سوی مرز رفت. مرد دیگری نامزدش را در صندوق عقب اتومبیل خواباند و مخفیانه از مرز خارج کرد.

دیوار برلین حدود هفده میلیون آلمان شرقی را پشت پرده آهنین^۲ محصور کرد. این کتاب به سرگذشت آن ها می پردازد. آلمان شرقی ها دوره گذار به آلمان متحد را چگونه پشت سر گذاشتند؟ زندگی آمیخته با فرهنگ کمونیستی چه تأثیری بر آن ها گذاشته بود؟ اکنون پس از گذشت بیست و پنج سال^۳، که زمان کافی برای ارزیابی واقعی تأثیر این تحولات سپری شده است، درباره روزهایی که کشورشان تقسیم شده بود چگونه فکر می کنند؟ این کتاب درصدد پاسخ دادن به این سؤال هاست تا تصویری از زندگی در چنین مرحله مهمی از تاریخ آلمان به خوانندگان ارائه کند.

۱. پلیس مخفی آلمان شرقی. م.

۲. Iron Curtain؛ تقسیم بندی سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی که پس از جنگ جهانی دوم توسط اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت، تا خود و متحدانش در اروپای شرقی و مرکزی هیچ گونه تماس آشکاری با غرب و سایر مناطق غیر کمونیستی نداشته باشند (۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱). با پایان جنگ سرد پرده آهنین نیز از میان رفت. م.

۳. کتاب در سال ۲۰۱۴ منتشر شده است. م.

متولد آلمان شرقی، سرگذشت هشت نفر از این افراد را به تفصیل شرح می‌دهد. همچنین چارچوبی برای درک دیدگاه‌های متفاوت دربارهٔ آلمان شرقی و فروپاشی آن ایجاد می‌کند و از چشم‌انداز آلمان متحد به گذشته می‌نگرد. این هشت داستان با روایت‌های افراد دیگر تکمیل می‌شود و زمینه‌ای فراهم می‌کند تا طیف گسترده‌تری از موضوعات مرتبط با زندگی در آلمان شرقی همچون مذهب، محیط زیست، گرایش‌های جنسی، سفر و تحصیل بررسی شود.

آن‌گونه که از مصاحبه‌ها برمی‌آید تجربه‌های افراد در این دوره یکسان نیست. این کتاب از راه گفت‌وگو با تعداد زیادی از شهروندان آلمان شرقی نشان می‌دهد که افراد از جنبه‌های متعدد و متفاوتی به این مرحله مهم از تاریخ آلمان فکر می‌کنند و هریک از دیدگاه خود به آن می‌نگرند. بی‌تردید نحوهٔ واکنش افراد به زندگی در نظام کمونیستی بر چگونگی انطباق آن‌ها با ادغام در آلمان غربی سرمایه‌داری تأثیر گذاشته است. همهٔ افرادی که در این کتاب نقش دارند در دورهٔ به اصطلاح «دیکتاتوری دوم آلمان» در قرن بیستم به دنیا آمده‌اند، اما هر کدام شخصیت مستقل و زندگی شخصی خودشان را داشتند و با مجموعه‌ای از انتخاب‌ها مواجه شدند. این کتاب هشت دیدگاه مختلف دربارهٔ گذار از آلمان شرقی به آلمان متحد را بیان می‌کند. هر کدام از این داستان‌ها دربارهٔ ادامهٔ زندگی، سازگاری و انطباق در قلمروی تازه تأسیس آلمان متحد است.

مقدمه

با فروپاشی دیوار برلین در ۹ نوامبر ۱۹۸۹، تقسیم‌بندی ظاهری آلمان شرقی و غربی به پایان رسید. این لحظه سرنوشت‌ساز تحولات عظیمی در پی داشت. یک سال بعد دو کشور رسماً به یکدیگر پیوستند و آلمان متحد، دست‌کم روی کاغذ، محقق شد. دیوار فرو ریخت و آوارهایش برداشته شد، اما برای رسیدن به نقطه‌ای که آلمان دوباره یک کشور واحد شود روند بسیار طولانی‌تری لازم بود. این تحولات شهروندان آلمان شرقی را، که کشور کمونیستی‌شان از طریق اتحاد مجدد در آلمان غربی سرمایه‌داری ادغام شد، به شدت تحت تأثیر قرار داد. سبک زندگی روزمره آن‌ها کاملاً تغییر کرد، از نحوه رأی دادن گرفته تا نوع گره‌ای که می‌خریدند و روزنامه‌هایی که می‌خواندند. با وجود این تغییرات ظاهری، آلمان شرقی‌ها همان‌طور که انتظار می‌رفت به رفتارها و طرز فکری که متأثر از گذشته سوسیالیستی‌شان بود ادامه دادند. ذهنیت‌های متفاوت همچنان شهروندان آلمان شرقی و غربی را از هم جدا می‌کند؛ تاجایی که می‌توان گفت با گذشت سال‌ها از

اتحاد مجدد هنوز آلمانی‌های هر دو سو با دیواری که در ذهن دارند^۱ زندگی می‌کنند.

علاوه بر این، در میان آلمان شرقی‌ها بر سر اینکه چگونه زندگی گذشته خود در جمهوری دموکراتیک آلمان را به یاد می‌آورند، اختلاف‌های تازه‌ای پدید آمده است. محدودیت‌های زندگی در نظام دیکتاتوری، مثل نبود انتخابات آزاد، فقدان آزادی بیان و محدودیت‌های سفر، ذهن برخی از آن‌ها را به خود مشغول کرده است. در مقابل، عده‌ای دیگر با خوش‌باوری از دورانی یاد می‌کنند که دولتی تیمارگر^۲ در خدمت همگان بود. بنابراین، دیدگاه‌ها نسبت به آلمان شرقی، از «سرزمین مأمورهای مخفی»^۳ تا دولت رفاهی که خیرخواه مردم بود، متغیر است. دو فیلم معروف خداحافظ لنین^۴ (۲۰۰۳) و زندگی دیگران^۵ (۲۰۰۶) این دو قطب مخالف زندگی در آلمان شرقی را به خوبی نشان می‌دهند. خداحافظ لنین تداعی‌کننده بهترین جنبه‌های زندگی در آلمان شرقی است و حکومتی را به تصویر می‌کشد که حامی و در عین حال دل‌سوز است (در برخی صحنه‌ها شکل مضحکی به خود می‌گیرد) و برخلاف واقعیت عالمانه‌سوار و طاقت‌فرسای اتحاد مجدد، از شهروندانش مراقبت می‌کند. زندگی دیگران آلمان شرقی

۱. the Wall in our heads؛ پیتر اشنایدر، در رمان Wall Jumper (شیکاگو، ۱۹۸۲)، عبارت «دیواری در ذهن ما» را ابداع و پیش‌بینی کرد که ویران کردن دیوار ذهن از ویران کردن دیواری که می‌توانیم ببینیم بیشتر طول می‌کشد.

۲. اصطلاح دولت دایه یا دولت تیمارگر، به دولت‌های اقتدارگرا و مداخله‌گری اشاره می‌کند که با کنترل جامعه و تأمین نیازهای مالی مردم آن‌ها را همانند کودک تربیت می‌کنند و به خود اجازه می‌دهند در انتخاب‌های شخصی افراد دخالت کنند. این اصطلاح را اولین بار یکی از اعضای حزب محافظه‌کار بریتانیا در هفته‌نامه The Spectator به کار برد.

۳. Stasiland؛ این اصطلاح را آنا فاندِر در کتاب خود به همین نام آورده است. این کتاب با تمرکز بر عناصر دیکتاتوری زندگی در آلمان شرقی نشان می‌دهد که اشتازی همه جنبه‌های زندگی مردم را زیر نظر گرفته بود. این کتاب با عنوان «سرزمین مأمورهای مخفی» ترجمه نرگس حسن‌لی، نشر مهرگان خرد، سال ۱۳۹۶ منتشر شده است.

4. Good bye, Lenin!
5. The Lives of Others

را در قالب دولت‌اشتازی به تصویر می‌کشد زیرا دو شخصیت اصلی آن، که زوجی هنرمند هستند، مدام خود را در معرض خطر می‌بینند و در وحشت به سر می‌برند. هرچند آلمان شرقی اغلب براساس این دوگانگی شناخته می‌شود، نکته مهم این است که بسیاری از تجارب آلمان شرقی‌ها جایی مابین این دو قطب قرار دارد. متولد آلمان شرقی در صدد است تصویر متنوع‌تری ارائه دهد، تا درک ما را نسبت به تأثیرگذار از کمونیسم به سرمایه‌داری بر زندگی روزمره «مردم عادی» افزایش دهد؛ افرادی که در غیر این صورت در اسناد تاریخی ناشناس باقی می‌مانند. این امر به نوبه خود به درک میراث بلندمدت آلمان شرقی کمک می‌کند.

➤ ابتدا به اختصار پیشینه وقایع را بررسی می‌کنیم. چطور آلمان به دو کشور مجزا تقسیم شد، با دیوار از هم جدا شد و دوباره متحد شد؟ در پایان جنگ جهانی دوم آلمان شکست خورد و به اشغال نیروهای متفقین یعنی ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی درآمد. آن‌ها هر کدام منطقه‌ای از آلمان را به انضمام بخشی از برلین، که در منطقه شوروی قرار داشت، در اختیار خود گرفتند. اما در سال ۱۹۴۵، که مذاکرات صلح در دو کنفرانس یالتا و پوتسدام^۱ جریان داشت، روابط میان اتحاد جماهیر شوروی و متفقین غربی به تیرگی گراییده بود. از ژوئن ۱۹۴۸ که شوروی به بهانه «ساخت و ساز» دسترسی به برلین را از راه زمینی و ریلی مسدود کرد، روابط به شکل برگشت‌ناپذیری از هم پاشید؛ اقدامی که متفقین غربی آن را محاصره برلین نامیدند. آن‌ها در پاسخ به این اقدام، در مناطق تحت نفوذشان مایحتاج اساسی را از راه هوایی به دست ساکنان برلین می‌رساندند که به «پل هوایی برلین» معروف شد. یازده ماه بعد در مه ۱۹۴۹ که شوروی دریافت نیروهای متفقین از راه هوایی

ملزومات بیشتری به برلین می‌رسانند تا از راه زمینی محاصره برلین پایان یافت، اما راه را برای تقسیم آلمان به دو کشور مجزا طی همان سال هموار کرد. در ۲۳ مه ۱۹۴۹ آلمان غربی رسماً به جمهوری فدرال آلمان^۱ تبدیل شد که پایتخت آن شهر بُن بود و در ۷ اکتبر ۱۹۴۹ آلمان شرقی رسماً به جمهوری دموکراتیک آلمان^۲ تبدیل شد که پایتخت آن برلین شرقی بود. شهر برلین در این تحولات موقعیت بسیار ویژه‌ای داشت و با اینکه در قلب آلمان شرقی قرار داشت به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد. کسانی که در برلین غربی زندگی می‌کردند ظاهراً شهروندان آلمان غربی به حساب می‌آمدند، اما تا سال ۱۹۹۰ تحت اشغال متفقین غربی باقی ماندند. زمانی که این تقسیم قلمرو به پایان رسید، آلمان شرقی کمتر از یک سوم خاک آلمان را در اختیار داشت و حدود یک چهارم جمعیت آلمان پس از جنگ را هم خود جای داده بود.

طی دوازده سال بعدی، سالانه جمعیتی معادل یک شهر از آلمان شرقی، که به سرعت به جامعه و حکومتی سوسیالیستی تبدیل می‌شد، به آلمان غربی، که در آن سرمایه‌داری مجدداً در حال برقراری بود، نقل مکان می‌کردند؛ زیرا فرصت‌های شغلی و سطح زندگی بهتری در انتظارشان بود.^۳ این موضوع باعث نگرانی مقامات آلمان شرقی شد، اما نگرانی آن‌ها فقط از بابت تعداد این افراد نبود. کسانی که کشور را ترک می‌کردند، به خصوص جوانان متخصصی که حکومت آلمان شرقی هزینه تحصیل آن‌ها را پرداخت کرده بود، جزو باهوش‌ترین و بهترین ساکنان آلمان شرقی بودند. چنین وضعیتی در فضای رقابتی جنگ سرد، برای رهبران کمونیست دردسرساز شد. مردم آلمان شرقی به این شکل مخالفت خود را

1. Federal Republic of Germany (FRG)

2. German Democratic Republic (GDR)

۳. تقریباً ۱۶۰۰ نفر در هر ماه آلمان شرقی را ترک می‌کردند.

نشان می دادند و اگر با همین سرعت کشور را ترک می کردند دیگر کسی در بخش شرقی باقی نمی ماند. راه حل مقامات کشیدن دیوار بود.

شنبه ۱۲ اوت ۱۹۶۱، ساکنان برلین در حالی خوابیدند که آمدوشد میان بخش شرقی و غربی شهر آزادانه برقرار بود. وقتی از خواب برخاستند دیگر چنین چیزی ممکن نبود، زیرا مقامات آلمان شرقی برای ممانعت از تردد مردم به برلین غربی، شبانه حصار امنیتی موقتی ایجاد کرده بودند که پلیس مرزی از آن محافظت می کرد. در واقع تصویر جلد کتاب پسر بچه ای را نشان می دهد که روز ۱۳ اوت، در نتیجه بستن مرز با سیم خاردارهایی که هر روز گسترش می یافت، از خانواده اش جدا ماند. او زمانی توانست به آن ها ملحق شود که یکی از سربازان گارد مرزی از دستور اکید مقامات، مبنی بر اینکه به هیچ کس اجازه عبور ندهند، سرپیچی کرد و آن پسر بچه را به بخش شرقی بازگرداند. این حصار با گذشت زمان دائمی شد. از بسیاری جهات دیوار برلین همچون آخرین میخی بود که به تابوت اتحاد احتمالی آلمان زده شد؛ هر چند در واقعیت، آلمان از ۱۹۴۹ تقسیم شده بود و از ۱۹۵۲ محدودیت مرزی میان آلمان شرقی و غربی عبور از آن مسیر را تقریباً ناممکن کرده بود. با وجود این، پس از کشیدن دیوار آلمانی هایی که در برلین شرقی یا محدوده وسیع تر جمهوری دموکراتیک آلمان زندگی می کردند به مدت بیست و هشت سال، به معنی واقعی کلمه، پشت دیوار محصور بودند و فقط اجازه داشتند به سایر کشورهای کمونیستی بلوک شرق مانند لهستان، چکسلواکی و مجارستان سفر کنند.^۱ شهروندان آلمان شرقی می توانستند برای

۱. کشورهای کمونیستی بلوک شرق عبارت بودند از: اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری دموکراتیک آلمان، لهستان، چکسلواکی، مجارستان، رومانی، بلغارستان، یوگسلاوی تا جدایی تیتو-استالین در سال ۱۹۴۸، و آلبانی تا سال ۱۹۶۰.

دیدار بستگانشان در غرب درخواست ویزای کوتاه مدت بدهند، اما صدور آن کاملاً به میل مقامات بستگی داشت. کسانی که درخواست می‌کردند برای همیشه آلمان شرقی را ترک کنند، دیگر به لحاظ سیاسی قابل اعتماد نبودند، با موانع شغلی مواجه می‌شدند و اغلب مأموران اشتازی آن‌ها را زیر نظر می‌گرفتند.



تصویر شماره ۱: آلمان تقسیم شده، ۱۹۴۹ تا ۱۹۸۹.

اما همه چیز در نوامبر ۱۹۸۹ به پایان رسید. درست زمانی که بیش از چهل سال از تأسیس جمهوری دموکراتیک آلمان در ۱۹۴۹ و سی و هفت سال از تقسیم آلمان در ۱۹۵۲ گذشته بود، دیوار برلین به شکلی غیرمنتظره فرو ریخت. مجموعه‌ای از عوامل کوتاه مدت و بلندمدت در سقوط دیوار نقش داشتند، از جمله بهبود روابط میان آلمان شرقی و غربی که از زمان ویلی برانت^۱، چهارمین صدراعظم آلمان غربی، در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. در این دوره به اصطلاح عادی سازی روابط^۲، به آلمانی‌های هر دو سوی دیوار اجازه می‌دادند دفعات بیشتری از مرز عبور کنند؛ البته برای ساکنان آلمان غربی سفر به آلمان شرقی آسان تر بود. در این سفرها بود که آلمان شرقی‌ها پی بردند چقدر کالاهای مصرفی آن‌ها در مقایسه با همسایگان غربی شان کیفیت پایینی دارد.

در این زمان بود که شکاف در سیاست‌های اقتصادی کشورهای سوسیالیستی، حتی برای کسانی که از بلوک شرق قدم بیرون نگذاشته بودند، کاملاً آشکار شد. در آلمان شرقی و سایر نقاط بلوک شرق دولت برای مواد غذایی یارانه بالایی می‌پرداخت و مایحتاج ضروری مردم با قیمت بسیار پایینی به دستشان می‌رسید. معروف است که قیمت نان آن قدر پایین بود که مردم آن را جلوی خوک‌هایشان می‌ریختند. کسانی که زمین‌های اجاره‌ای در اختیار داشتند باید بخشی از محصولات کشاورزی خود را به دولت می‌فروختند تا خیال دولت از تأمین حداقل میوه و سبزیجات در سراسر آلمان شرقی راحت باشد. گاهی این کار نتایج مضحکی به همراه داشت؛ مثلاً باغبانی گیلان‌های باغش را به دولت می‌فروخت و خودش آن را به قیمتی پایین‌تر از آنچه فروخته

1. Willy Brandt

۲. Ostpolitik؛ عادی سازی روابط میان آلمان غربی و اروپای شرقی، به ویژه جمهوری دموکراتیک آلمان که از سال ۱۹۶۹ شروع شد.

بود دوباره از بازار می خرید^۱. این گسست اساسی در سیاست اقتصادی آلمان شرقی، در میانه دهه ۱۹۸۰ بیش از پیش خود را نشان داد. کشور رو به ورشکستگی می رفت، زیرا دیگر درآمدهای دولت جوابگوی هزینه یارانه های همه جانبه نبود و تهیه اقلام ضروری روز به روز برای مردم مشکل تر می شد. این موضوع از اساس، قرارداد اجتماعی نانوشته میان حکومت و شهروندان آلمان شرقی را، که به موجب آن حکومت امنیت و رفاه شهروندان را در قبال پیروی از دستورات رژیم تأمین می کرد، زیر سؤال برد و در نهایت به بی ثباتی رژیم در پاییز ۱۹۸۹ منجر شد. روی کار آمدن میخائیل گورباچف، دبیرکل اصلاح طلب حزب کمونیست، در اتحاد جماهیر شوروی به نارضایتی از دولت آلمان شرقی که حزب اتحاد سوسیالیست^۲ آن را اداره می کرد دامن زد. گورباچف در ۱۱ مارس ۱۹۸۵ قدرت را به دست گرفت و به اصلاحات بنیادی و عقب نشینی از ایدئولوژی سختگیرانه دست زد. این اصلاحات به طور خاص در دو سیاست دیده می شد، یکی گلاسنوست^۳، که به ایجاد فضای باز سیاسی و شفافیت در نهادهای دولتی اشاره می کرد و دیگری پرسترویکا^۴، که به اصلاحات اقتصادی و بازسازی حکومت سوسیالیستی اطلاق می شد. گورباچف سیاست شوروی را براساس پیشنهاد های تیم جدید کارشناسانی تغییر داد که مدت ها روابط شوروی و اروپای شرقی را مطالعه کرده بودند. نظر آن ها مبنی بر این بود که اروپای شرقی دیگر ضرورتی راهبردی برای امنیت شوروی نیست و عملاً ائتلاف پرهزینه منابع است. سیاست های جدید گورباچف حاکی از این بود که اتحاد جماهیر شوروی همانند گذشته به حفظ وضع موجود متعهد نیست. این

۱. این موضوع در کاریکاتور پیتر دیتريش (Peter Ditttrich) در موزه برلین به نمایش درآمده است.

2. The Socialist Unity Party, Sozialistische Einheitspartei Deutschlands (SED)

3. glasnost

4. perestroika

سیاست، کار را برای رهبران کمونیست در بلوک شرق دشوار کرد؛ زیرا دیگر نمی‌توانستند به بهانه مخالفت شوروی اقدامات خود را توجیه کنند و همچنان جلوی اصلاحات را بگیرند. سیاست‌های گورباچف خبر از شیوه ملایم‌تر حکومت کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی می‌داد و این امر به نوبه خود مردم بلوک شرق را امیدوار کرد که شرایط زندگی روزمره آن‌ها بهبود خواهد یافت. همچنین سیاست جدید او مبنی بر عدم مداخله در دولت‌های اقماری شوروی عملاً دست اصلاح‌طلبان را در احزاب حاکم بر کشورهایمانند لهستان و مجارستان باز گذاشت تا بدون ترس از مداخله شوروی، برای تغییر ساختارهای سیاسی کشورشان مبارزه کنند. همه این مسائل تا حد زیادی احتمال تغییر در منطقه را افزایش داد.

در لهستان از آغاز دهه ۱۹۸۰، با تأسیس اتحادیه همبستگی به عنوان سازمان ملی اپوزیسیون به رهبری تعمیرکار برقی به نام لخ والسا، مخالفت با رژیم در میان کارگران در حال شکل‌گیری بود. فعالیت اتحادیه همبستگی در این دهه بیشتر زیرزمینی بود، اما در راستای اصلاح حکومت کمونیستی رفته‌رفته حمایت‌های بیشتری را به خود جلب کرد. با شروع اعتصاب کارخانه‌ها در اوت ۱۹۸۸، دولت سرانجام موافقت کرد تا با مخالفان بر سر میز مذاکره بنشیند. این مذاکرات در فوریه و آوریل ۱۹۸۹ برگزار شد. یکی از نتایج آن به رسمیت شناختن اتحادیه همبستگی بود. اما مهم‌ترین دستاورد مذاکرات این بود که به احزاب غیرکمونیستی اجازه داده شد در انتخابات بعدی شرکت کنند. در نهایت، با برگزاری انتخابات آزاد در ژوئن ۱۹۸۹، اتحادیه همبستگی پیروزی قاطعی به دست آورد و کمونیست‌ها از قدرت برکنار شدند. این تحولات در اتحاد جماهیر شوروی و لهستان به ناآرامی در مناطق دیگر دامن زد.

در مجارستان هم مقبولیت عمومی رژیم کمونیستی در دهه ۱۹۸۰ به شدت کاهش یافت. وقتی یانوش کادار^۱، رهبر حزب کمونیست، در مواجهه با بحران فزاینده اقتصادی به جای تغییر خط مشی دولت، سیاست سختگیرانه ریاضت اقتصادی را در پیش گرفت مخالفت با رژیم آشکارتر شد، زیرا این تصور که دولت حامی منافع کارگران است بیش از پیش کمرنگ شد. با افزایش فشارها در ماه مه ۱۹۸۸، کادار پس از نزدیک به سی و دو سال رهبری حزب از کار برکنار شد. در فضایی که اصلاح طلبی افراطی غالب بود، تلاش‌های نه‌چندان جدی کاروی گروس^۲، جانشین کادار، کاری از پیش نبرد.

ایمره پوزگای^۳، رهبر جناح اصلاح طلب در حزب کمونیست مجارستان، معتقد بود آینده حزب را فقط همکاری با گروه‌هایی از روشن فکران فنی و فرهنگی تضمین می‌کند. حزب کمونیست مجارستان تحت تأثیر سخنان او و در پاسخ به فشارهای روزافزون خارجی حاضر شد با مخالفان مذاکره کند. این مذاکرات، که متأثر از الگوی لهستان بود، تا سپتامبر ۱۹۸۹ ادامه داشت و توافق شد مجارستان از طریق نظام سیاسی چند حزبی و انتخابات آزاد، که در بهار ۱۹۹۰ برگزار می‌شد اداره شود.

اصلاحات در مجارستان تأثیر خود را بر آلمان شرقی از ماه مه ۱۹۸۹ نشان داد، زمانی که گروهی از سربازان مجارستانی به دستور دولت مجارستان و اتریش، سیم خاردارهایی که سال‌ها مرز دو کشور را تحت عنوان پرده آهنین مسدود کرده بود برداشتند. این موضوع منجر به مهاجرت دسته جمعی صدوسی هزار تبعه آلمان شرقی شد که از ماه مه تا نوامبر از طریق این گذرگاه مرزی به آلمان غربی فرار کردند. ابعاد

1. János Kádár
2. Károly Grósz
3. Imre Pozsgay

عظیم خروج از کشور اقتدار جمهوری دموکراتیک آلمان را تا حد زیادی تضعیف کرد.

هزاران شهروند آلمان شرقی به پشتوانه تحولات در اتحاد جماهیر شوروی، لهستان و مجارستان به خیابان‌ها آمدند و خواستار اجرای اصلاحات شدند. در سپتامبر ۱۹۸۹، تظاهرات‌های موسوم به تظاهرات دوشنبه در لایپزیگ^۱ رفته‌رفته حامیان بیشتری به خود جلب کرد. آن‌ها خواهان آزادی بیان، کاهش محدودیت‌های سفر، حفاظت بیشتر از محیط زیست و صلح بودند. در درسدن^۲، ینا^۳ و برلین شرقی، تظاهرکنندگان در پناه کلیساها گرد هم می‌آمدند و درباره خواسته‌هایشان برای اصلاحات بحث می‌کردند. سفر گورباچف به برلین شرقی در سوم اکتبر، برای شرکت در جشن چهلمین سالگرد جمهوری دموکراتیک آلمان، به این روند شتاب بیشتری بخشید. جمعیت زیادی از او همانند یک ستاره پاپ استقبال کردند و هم‌صدا فریاد می‌زدند: «گوربی! گوربی!» یا «کمک‌مان کن!» گورباچف در سخنرانی آن روز تظاهرکنندگان را امیدوارتر کرد و اعلام نمود: «کسی که از زمانه عقب بماند تنبیه خواهد شد.» این پیام روشنی به دولت آلمان شرقی بود که باید اصلاحات را اجرا کند یا عواقب آن را بپذیرد. در این برهه زمانی، کاملاً مشخص بود که عموم مردم آلمان شرقی خواهان تغییر هستند. با این حال، در روز نهم نوامبر بود که مسائل به اوج خود رسید. در آن روز، گونتر شابفسکی^۴، سخنگوی کمیته اجرایی حزب کمونیست^۵، درست پیش از مصاحبه مطبوعاتی‌اش یادداشتی دریافت کرد مبنی بر اینکه شهروندان آلمان شرقی می‌توانند با مجوز قانونی از مرز عبور کنند.

1. Leipzig

2. Dresden

3. Jena

4. Günter Schabowski

5. SED Politbüro

از آنجاکه یادداشت جزئیات بیشتری نداشت، شایفسکی مجبور شد بداهه به سؤالات خبرنگاران پاسخ دهد و چون نتوانست درباره مقررات جدید سفر جزئیات خاصی ارائه کند، جمعیت عظیمی از ساکنان برلین شرقی مالا مال از خوش بینی به گذرگاه های مرزی سراسر شهر هجوم بردند و گارد مرزی که غافلگیر شده بود به آن ها اجازه عبور داد. دیری نگذشت که تمام پرده آهنین فرو ریخت. معترضان آلمان شرقی بر سر اتحاد مجدد آلمان چانه زنی نکرده بودند، اما این اتفاقی بود که سال بعد رخ داد.

فروپاشی دیوار در هر دو سوی آن با شور و وجد فراوان همراه بود. ساکنان برلین غربی با بطری های شامپاین از مردم برلین شرقی، که اکثرشان اولین بار بود از مرز رد می شدند، استقبال کردند. افراد غربیه با هیجان یکدیگر را در آغوش می گرفتند و از آنچه به چشم می دیدند منقلب شده بودند. تمام شب در مرکز شهر برلین جشن و پایکوبی ادامه داشت. در سایر نقاط شهر، آلمانی ها صبح روز بعد که از خواب برخاستند این خبر را از رادیو یا از همسایه هایی شنیدند که در خانه هایشان را می کوبیدند و مشتاق بودند هرچه زودتر اتفاقات شب گذشته را به آن ها بگویند. در این مرحله، فروپاشی آلمان شرقی به هیچ وجه قطعی نبود و بسیاری از ساکنان آلمان شرقی گمان می کردند که مرز دوباره بسته می شود. اما هجوم بیش از پیش مردم به سمت غرب طی ماه های بعد نشان داد که راه بازگشتی وجود ندارد.

جمهوری دموکراتیک آلمان، یا به اصطلاح «گل سرسبد اتحاد جماهیر شوروی در امپراتوری اروپای شرقی»، کاملاً برخلاف دیگر کشورهای بلوک شرق، همتای غربی مرفهی داشت که از امکانات لازم برای کمک به انتقال آلمان شرقی به نظامی دموکراتیک و کارآمد برخوردار بود. برای اولین بار از سال ۱۹۳۳، انتخابات آزاد در ماه مارس ۱۹۹۰ در آلمان شرقی برگزار شد. آلمان شرقی ها به جای اینکه براساس وفاداری حزبی رأی بدهند، این بار

به چشم‌انداز آینده و زمان‌بندی مورد نظرشان جهت اتحاد مجدد رأی دادند. هلموت کوهل^۱، صدراعظم آلمان غربی و رهبر حزب اتحادیه دموکرات مسیحی^۲، پیشنهاد کرد اتحاد مجدد هرچه سریع‌تر انجام شود. طرح آن‌ها این بود که ابتدا جمهوری دموکراتیک آلمان را به ایالت‌هایی^۳ تقسیم کنند و پس از آن برای پیوستن به ایالت‌های فدرال^۴ آلمان غربی درخواست دهند؛ اما حزب سوسیال دموکرات^۵ خواستار درپیش گرفتن روندی آرام‌تر و مذاکرات طولانی‌تر درباره نحوه تشکیل آلمان جدید بود. احزاب دیگر همچون اتحاد ۹۰/سبزها^۶، که نماینده جنبش‌های مخالف آلمان شرقی بودند و حزب سوسیال دموکرات^۷، که جانشین حزب اتحاد سوسیالیست شده بود، نسبت به اتحاد مجدد تردید بیشتری داشتند و برنامه‌های جایگزین ارائه کردند. در ماه مارس ۱۹۹۰، مردم آلمان شرقی با اکثریت آرا به دم‌دم‌دست‌ترین گزینه موجود رأی دادند. تصمیم به اتحاد از نتایج انتخابات مشخص بود، اما عملی کردن اتحاد مجدد کار چندان ساده‌ای نبود. هر کشور پرچم خود، سرود ملی خود، نیروهای مسلح خود و به‌شکل نگران‌کننده‌ای وفاداری نظامی خود را داشت. جمهوری دموکراتیک آلمان متعهد به پیمان ورشو بود و جمهوری فدرال آلمان متعهد به پیمان ناتو. تفاوت‌های دردرساز دیگری نیز وجود داشت، نظیر قوانین حقوقی متفاوت، سیستم آموزشی متفاوت، رویکرد متفاوت به خدمات بهداشتی و شیوه متفاوت دریافت مالیات. قاعدتاً تصمیم‌گیری برای مواجهه با این مسائل بسیار دشوار بود.

1. Helmut Kohl

2. Christian Democratic Union (CDU)

3. Länder

4. Bundesländer

5. Social Democratic Party, Sozialdemokratische Partei Deutschlands (SPD)

6. Alliance '90/The Greens, Bündis 90/Die Grünen

7. Party of Democratic Socialism, Partei des Demokratischen Sozialismus (PDS)

ظاهراً موضوع چرخش سیاسی^۱ (عنوانی که به تحولات سیاسی ناشی از سقوط دیوار داده شد) رویکردی جایگزین بود. صرف نظر از عملی بودن یک رویکرد جایگزین، اتحاد مجدد از بسیاری جهات به تسلط کامل غرب منجر شد و باعث ناامیدی بسیاری از معترضانی شد که برای اولین بار در سال ۱۹۸۹ به خیابان‌های آلمان شرقی آمدند. زمانی که اعتراضات به جنبش توده‌ای تبدیل شد، خواسته معترضان اصلی، که به دنبال شکل دموکراتیک‌تر سوسیالیسم از طریق اصلاحات داخلی بودند، در میان درخواست‌های روزافزون برای پایان دادن به جمهوری دموکراتیک آلمان محو شد و صدای آن‌ها دیگر به گوش نرسید. شاید به همین دلیل جشن‌های اتحاد مجدد در اکتبر ۱۹۹۰ خیلی بی‌سروصداتر از جشن‌های نوامبر ۱۹۸۹ بود.

پس از چهل سال جدایی، آلمان شرقی و غربی به جوامع کاملاً متمایزی تبدیل شده بودند. اینکه تفاوت‌ها تا این حد آشکار بود آلمانی‌های هر دو سو را شگفت‌زده کرد و بر سر راه اتحاد واقعی به عنوان یک ملت تردیدهای عمده‌ای ایجاد کرد؛ مثلاً در سال ۱۹۸۰ فقط ۶ درصد از ساکنان آلمان غربی در مناطقی با جمعیت کمتر از دوهزار نفر زندگی می‌کردند، در حالی که این رقم در آلمان شرقی تقریباً ۲۵ درصد بود. جمهوری دموکراتیک آلمان بر پایه ایدئولوژی مارکسیسم‌لنینیسم استوار و در نتیجه متعهد به ریشه‌کنی اختلاف طبقاتی بود، در حالی که غرب یک جامعه مصرفی سرمایه‌داری به شمار می‌رفت. سطح کلی زندگی در غرب بالاتر بود، اما به همان نسبت تفاوت زیادی میان فقرا و ثروتمندان به

۱. Wende: در آلمانی به معنی چرخش است و در انگلیسی معادل turning point به معنی نقطه عطف را برای آن برگزیده‌اند. این کلمه را اولین بار هلموت کوهل، صدراعظم آلمان غربی، به عنوان یک اصطلاح سیاسی به کار برد. در حال حاضر از آن برای توصیف رویدادهای سیاسی پس از فروپاشی دیوار برلین و اتحاد آلمان استفاده می‌شود.

چشم می خورد. همه این‌ها نشان می‌دهد که در لحظهٔ فروریختن دیوار، طرز فکر، رفتار و نگرش مردم آلمان شرقی و غربی تفاوت زیادی داشت. آلمان شرقی‌ها ناگزیر شدند مجموعه رفتارهایی را که ناخودآگاه بر اثر زندگی در حکومت سوسیالیستی در آن‌ها شکل گرفته بود کنار بگذارند و این کار حتی از انطباق با نظام جدید رفاه و اشتغال هم دشوارتر بود. بسیاری از آلمان شرقی‌ها، از جمله آن‌هایی که تمایل داشتند هرچه سریع‌تر به آلمان غربی بپیوندند، متوجه شدند که فراموش کردن تجارب چهل ساله و شروع دوباره به هیچ وجه کار آسانی نیست.

وقتی ساختارها، سازمان‌ها، فعالیت‌های تفریحی، فروشگاه‌ها و آهلب و رسوم جمهوری دموکراتیک آلمان کاملاً از بین رفت و طی دورهٔ گذار شیوه‌های آلمان غربی جای آن را گرفت، بسیاری از آلمان شرقی‌ها حس فردیت و هویت خود را از دست دادند. هویت با عوامل مختلفی از جمله ایدئولوژی، اعتقاد یا وفاداری شکل می‌گیرد، اما در رفتارهای روزمرهٔ افراد نیز ریشه دارد؛ در روزنامه‌هایی که می‌خوانند، غذایی که می‌خورند، ساختمان‌هایی که احاطه‌شان کرده است و انتخاب‌هایی که برای سفر پیش رو دارند. حس هویت با محیط زندگی فرد مرتبط است و قطعاً بر مسیری که در پیش می‌گیرد تأثیر می‌گذارد. همچنین با انتظاراتی که در افراد ایجاد می‌کند ارتباط دارد. ده‌ها سال زندگی در جمهوری دموکراتیک آلمان بی‌شک بر نگرش و طرز فکر عموم مردم آلمان شرقی تأثیر گذاشته بود. بخش عمدهٔ شهروندان در نظام کمونیستی حضور داشتند و خودشان هم از طریق این مشارکت تغییر کردند. آن‌ها بسیار بیشتر از چیزی که دیگران تصور می‌کردند ارزش‌های نظام را درونی کرده بودند. وقتی دیوار فروریخت و خود را با هم‌وطنان غربی‌شان مقایسه کردند، برایشان کاملاً روشن شد که تا چه اندازه در آن نظام مشارکت داشته‌اند. با اتحاد مجدد شتاب زده، ناگهان مردم آلمان شرقی با این واقعیت روبه‌رو شدند که بسیاری از عادت‌ها و

روش های زندگی روزمره، که ناخودآگاه در آن ها ایجاد شده بود، با رفتارهای مردم آلمان غربی در تضاد است. آلمان غربی ها در نظر آلمان شرقی ها غریبه به حساب می آمدند، اما از قضا به یک زبان صحبت می کردند. در چنین فضایی، مردم آلمان شرقی نمی توانستند به سادگی از گذشته خود یا این واقعیت که از بسیاری جهات محصول محیطی بودند که در آن زندگی می کردند چشم پوشی کنند.

ماجرای دید یک شهروند آلمان شرقی این گونه است: «من حتی یک متر هم جابه جا نشده بودم، اما به ناگاه در دنیای جدیدی زندگی می کردم.» اینکه افراد تا چه حد از دست رفتن دنیای گذشته خود را حس کردند، بی شک به میزان موفقیت آن ها در گذار به زندگی در آلمان متحد ارتباط داشت. آلمان شرقی ها آزادی بیشتر، و شکست و ناامیدی را هم زمان تجربه کردند. آلمان شرقی های سابق، که همچنان محصولات آشنای شرقی را می خرید، شاید صرفاً به دنبال آرامشی هستند که در گذشته با آن مأنوس بودند. آندریاس لمان، روزنامه نگار و نویسنده آلمان شرقی، در سال ۱۹۹۳ احساس سردرگمی آن ها را این گونه بیان کرد: «آن ها (سیاستمدارانی که روند اتحاد مجدد را رهبری می کنند) از ما می خواهند که کاملاً چشم هایمان را به روی گذشته ببندیم و با شادمانی از فرهنگ غرب پیروی کنیم. چیزی که تنها به کنار گذاشتن برخی آرمان ها (سیاسی یا غیرسیاسی) منتهی نمی شود، بلکه بدتر از آن، به از دست رفتن تمام سرگذشت یک فرد می انجامد.»

در واقع، پس از سقوط جمهوری دموکراتیک، آلمان شرقی ها همان آلمان شرقی ها بودند، اما زندگی شان را در محیطی که تحولات بنیادی به خود دیده بود از سر گرفتند. داستان هایی که در ادامه می آیند به

این موضوع می‌پردازند که با وجود پایان یک حکومت و شکست یک ایدئولوژی چگونه ارزش‌ها و ذهنیت‌هایی که ایجاد کرده بودند، چه موافق و چه مخالف، دوام آورد. همه این‌ها نشان می‌دهد که چرا در مرحله اولیه گذار و در سال‌های پس از آن، «آلمان دیگر دو ملت نبود، اما قطعاً هنوز یکی هم نشده بود».

تحولات ناشی از اتحاد مجدد، تا حد زیادی به زندگی روزمره همه مردم آلمان شرقی نفوذ کرد؛ اما به دلیل اینکه هنگام سقوط دیوار در سنین و مراحل مختلف زندگی قرار داشتند، تحولات به شکل نابرابر بر آن‌ها اثر گذاشت. افرادی که در آستانه بازنشستگی بودند اغلب مجبور شدند زودتر از موعد شغلشان را کنار بگذارند، زیرا برای کارفرمایان غربی مشخص نبود چگونه از مهارت‌های آن‌ها در صنایعی که به سرعت در حال مدرن شدن بودند نتیجه به نیروی کار کمتری نیاز داشت بهره لازم را ببرند. برخی افراد با اینکه ده‌ها سال وقت صرف کرده بودند تا حرفه‌ای برای خود دست و پا کنند، مجبور شدند برای انطباق با شیوه‌های تولید مدرن و سرمایه‌بر دوباره آموزش ببینند و اغلب جایگاه حرفه‌ای خود را از دست دادند و درآمدشان کاهش یافت. البته سایر افراد موفق بودند و بر اثر اتحاد مجدد کسب و کارهای جدیدی به راه انداختند. اما صرف نظر از موفقیت یا ناکامی، اتحاد مجدد روزه‌به‌روز موجب تغییرات عظیمی می‌شد. افراد زیادی مجبور شدند با آن کنار بیایند و ضمن مراقبت از خانواده، مخارج‌شان را در محیطی به مراتب پرهزینه‌تر تأمین کنند. با این اوصاف، به راحتی می‌توان حدس زد جوانانی که سال‌های کمتری از زندگی‌شان را در نظام سوسیالیستی به سر برده بودند، بسیار راحت‌تر از هم‌تایان قدیمی‌شان با وضع جدید کنار آمدند. جهان در حال تغییر بود و در هر صورت دنیای جوانان گسترش می‌یافت؛ بنابراین از بسیاری جهات چرخش سیاسی برای آن‌ها فقط لایه دیگری از تغییر بود. بدون تردید این

افراد که بیشتر یا تمام دوران بزرگسالی‌شان را پیش رو داشتند، برایشان بهترین موقعیت فراهم بود تا از آزادی‌های آموزشی جدید که گزینه‌های بیشتری برای انتخاب رشته تحصیلی و دنبال کردن مسیر شغلی دل‌خواه در اختیارشان می‌گذاشت بهره‌مند شوند؛ انتخاب‌هایی که بیشتر مبتنی بر توانایی و علایق افراد بود تا انطباق سیاسی. اما باید این را در نظر داشت که این کودکان و جوانان در جمهوری دموکراتیک آلمان متولد شده و هیچ نظام دیگری را تجربه نکرده بودند و درست زمانی که می‌خواستند همچون بزرگسالان قدم به دنیای واقعی بگذارند، قوانین بازی به شدت تغییر کرد. مسلماً آلمان شرقی‌های مسن‌تر تقلا می‌کردند با زندگی در آلمان متحد، با همه تغییراتی که در زندگی روزمره ایجاد کرده بود، سازگار شوند. اما جوانانی که در تمام طول زندگی در معرض پروپاگانداي حزب سوسیالیست قرار گرفته بودند، باید در عین حال که تلاش می‌کردند راه‌وروش خودشان را در پیش گیرند، برای انطباق مجدد کارهای زیادی انجام دهند؛ زیرا نظامی که در آن بزرگ شده بودند به دست رقیب غربی، که زمانی منفور به شمار می‌آمد، بی اعتبار شده و جای خود را به نظام جدیدی داده بود.

این کتاب به سرگذشت آلمان شرقی‌هایی که پس از ساخت دیوار برلین در ۱۳ اوت ۱۹۶۱ به دنیا آمدند می‌پردازد، کسانی که چیزی جز بزرگ شدن در آلمان شرقی کمونیستی را تجربه نکرده بودند. برای درک آنچه جوانان آلمان شرقی پس از اتحاد مجدد از سر گذراندند، باید بار دیگر به سرگذشت آن‌ها در دوران حکومت سوسیالیستی نگاهی بیندازیم. درست مانند دیکتاتوری نازی که زمانی در صدد بود از طریق سازمان جوانان هیتلری^۱ طرز فکرش را به جوانان القا کند،

جمهوری دموکراتیک آلمان نیز همان روش را با گروه‌های مشابه، مثل پیشاهنگان جوان^۱، پیشاهنگان تلمان^۲ و جوانان آلمان آزاد^۳ در پیش گرفت که بیشتر اوقات فراغت افراد شش تا بیست و پنج ساله را به خود اختصاص می‌داد. از دید رهبری حزب، جوانان نماد آینده سوسیالیسم بودند، بنابراین اولویت اصلی تبدیل آن‌ها به شخصیت‌های سوسیالیستی بود. این امر مستلزم چه چیزهایی بود؟ بیش از هر چیز، اعتقاد به جهان بینی سوسیالیستی و تعهد جمعی در راستای ایجاد جامعه‌ای بهتر. در سال ۱۹۵۸ والتر اولبریخت^۴، همتای پیشین اریش هونکر^۵، دبیرکل حزب، ماهیت انسان ایدئال سوسیالیست را در «ده فرمان برای انسان سوسیالیست جدید» خلاصه کرد. نحوه بیان این فرامین مانند ده فرمان کتاب مقدس بود و بخشی از برنامه اصلی حزب بین سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۹ به شمار می‌رفت. این فرامین فقط گوشه‌ای از آن چیزی است که از شهروندان آلمان شرقی؛ چه پیر و چه جوان، انتظار می‌رفت:

۱. شما باید همواره در راه همبستگی جهانی طبقه کارگر و همه کارگران و برای اتحاد ناگسستنی همه کشورهای سوسیالیستی مبارزه کنید.
۲. شما باید به میهن خود عشق بورزید و همواره با تمام قوا آماده دفاع از اقتدار کارگران و کشاورزان باشید.
۳. شما باید برای پایان دادن به استثمار انسان‌ها به دست انسان‌ها تلاش کنید.

1. Young Pioneers
 2. the Thälmann Pioneers
 3. Free German Youth, Freie Deutsche Jugend (FDJ)
 4. Walter Ulbricht
 5. Erich Honecker

۴. شما باید برای سوسیالیسم اقدامات مفیدی انجام دهید؛ زیرا سوسیالیسم به زندگی بهتر برای همه کارگران منجر می‌شود.

۵. شما باید با روحیه کمک متقابل و همکاری رفاقتی در راه ترویج سوسیالیسم قدم بردارید و به کار جمعی احترام بگذارید و به نقد آن توجه کنید.

۶. شما باید از اموال دولتی محافظت کنید و آن را افزایش دهید.

۷. شما باید همواره برای بهبود عملکرد خود، قناعت‌ورزی و تقویت انضباط سوسیالیستی در کار تلاش کنید.

۸. شما باید فرزندان خود را با روحیه صلح‌جویی و سوسیالیستی به‌گونه‌ای پرورش دهید که افرادی تحصیل‌کرده، پایمند به اصول و به لحاظ جسمانی نیرومند باشند.

۹. شما باید روابط سالم و زندگی شرافتمندانه داشته باشید و به خانواده خود احترام بگذارید.

۱۰. شما باید با کسانی که برای آزادی ملی خود می‌جنگند و کسانی که از استقلال ملی خود دفاع می‌کنند هم‌بستگی داشته باشید.

حال رژیم چگونه می‌خواست این ارزش‌های سوسیالیستی را به جوانان القا کند؟ عنصر ایدئولوژیک نیرومندی در عضویت سازمان پیشاهنگان جوان وجود داشت. مثلاً مجموعه‌ای از فرامین که هر کودک شش‌ساله باید هنگام عضویت در سازمان از حفظ می‌خواند:

فرامین پیشاهنگان جوان

● ما پیشاهنگان جوان جمهوری دموکراتیک آلمان را دوست داریم.

- ما پیشاهنگان جوان پدر و مادر خود را دوست داریم.
- ما پیشاهنگان جوان صلح را دوست داریم.
- ما پیشاهنگان جوان با کودکان اتحاد جماهیر شوروی و همه کشورهای دوست هستیم.
- ما پیشاهنگان جوان با پشتکار درس می خوانیم، تابع قانون و نظم هستیم.
- ما پیشاهنگان جوان به همه کارگران احترام می گذاریم و در همه جا به یاری آن ها می شتاییم.
- ما پیشاهنگان جوان دوستان خوبی هستیم و به یکدیگر کمک می کنیم.
- ما پیشاهنگان جوان آواز و رقص، بازی و کاردستی را دوست داریم.
- ما پیشاهنگان جوان ورزش می کنیم و جسم خود را قوی و سالم نگه می داریم.
- ما پیشاهنگان جوان با افتخار دستمال آبی به گردن می بندیم.
- ما پیشاهنگان جوان آماده ایم که پیشاهنگان تلمانی خوبی باشیم.

علاوه بر این، یونیفرم آن ها شامل کلاه و دستمال گردن آبی بود که در فرامین به آن اشاره شد. این دستمال سه گوش نشانه سه نهاد آموزش و پرورش بود یعنی محیط خانواده، مدرسه و سازمان پیشاهنگی؛ گره نماد اتحاد آن ها بود. همه این ها در سنین پایین به بچه ها حس برتری می داد.

در کنار جنبش جوانان حزب سوسیالیست، مدارس در نهادینه کردن جهان بینی سوسیالیستی اهمیت اساسی داشتند. در واقع، جنبش

جوانان به صورت هفتگی در فعالیت‌های همه مدارس ادغام شده بود. گذشته از این، نقطه اوج شکل‌گیری «شخصیت سوسیالیستی» مراسم جوانان^۱ یا آیین سوسیالیستی گذار برای نوجوانان چهارده ساله بود، چیزی شبیه به مراسم تأیید در مسیحیت. این مراسم شامل رژه، سخنرانی، ادای سوگند و معارفه می‌شد و فرصت دیگری به حزب می‌داد تا جوانان را برای شرکت فعال در دولت سوسیالیستی آماده کند.

حزب تا حد زیادی بر «جلب حمایت» جوانان تمرکز کرده بود، اما این تلاش‌ها بیشتر در جلب انطباق ظاهری موفق بود تا ایجاد اشتیاق درونی. بعضی کودکان از احساس تعلق به گروهی خاص و فعالیت‌های بیرون از خانه، که سازمان جوانان ترتیب می‌داد، لذت می‌بردند. اما بیشتر آن‌ها از برنامه‌ریزی برای اوقات فراغتشان متنفر بودند و اصرار بر ایدئولوژی را کسل‌کننده می‌دانستند و فقط برای اینکه در آینده گرفتار موانع تحصیلی و شغلی نشوند در این برنامه‌ها شرکت می‌کردند؛ زیرا حزب از اشتغال افرادی که روحیه همکاری نداشتند ممانعت می‌کرد. تماشای شبکه‌های تلویزیونی غربی باعث شده بود جوانان آلمان شرقی کمتر تحت تأثیر پروپاگاندای حزب قرار بگیرند. در کنار اینترشاپ‌ها^۲ که کالاهای غربی را در آلمان شرقی به قیمت گزاف می‌فروخت، تلویزیون غربی نیز جذابیت‌های آلمان غربی آزادتر، بانشاط‌تر و مرفه‌تر را به نمایش می‌گذاشت. همچنین در شرایط خاص دهه ۱۹۸۰، با توجه به سیاست‌های پیشرو و ترقی‌خواهانه گورباچف در ایجاد فضای باز سیاسی، انتظار جوانان از اصلاحات افزایش یافته بود. همه این عوامل

۱. Jugendweihe؛ آیینی سکولار که نشان‌دهنده بلوغ جوانان و تبدیل شدن به شهروندی سوسیالیست

بود.

۲. Intershops؛ فروشگاه‌های زنجیره‌ای دولتی در آلمان شرقی، که در آن فقط با ارزهای معتبر (بعد با چک‌های فورم) امکان خرید کالاهای باکیفیت غربی فراهم بود و پول رایج آلمان شرقی پذیرفته نمی‌شد.

بیانگر این است که چرا سیاست‌های حکومت در قبال جوانان آلمان شرقی، با اشتیاق روزافزون آن‌ها مواجه نشد.

موضوع دیگری که به آن پرداخته می‌شود، این است که اتحاد دو آلمان چه دستاوردی برای جوانان آلمان شرقی داشت. بسیاری از آن‌ها در تظاهرات‌های پاییز ۱۹۸۹ شرکت کرده بودند که نشان می‌دهد رهبری آلمان شرقی به نوعی نتوانسته بود با همه وجود قلب و ذهن جوانان را به دست آورد. اما بعد از اینکه آن‌ها به جهان مصرفی غرب دسترسی آزاد پیدا کردند و لذت خرید شلوار جین لیوایز، کوکا کولا و شکلات میلکا را چشیدند، تغییر رژیم در سال‌های بعد چه حاصلی برای آن‌ها داشت؟ آیا زندگی تحت حاکمیت سوسیالیسم بیش از آنچه تصور می‌کردند بردیدگاهشان تأثیر گذاشته بود؟ پس از فروپاشی دیوار، ابتدا به نظر می‌رسید بسیاری از جوانان آلمان شرقی از روی آوردن به دیدگاه مادی‌گرایانه و مصرف‌گرایی خوشحال هستند. باما هنوز که زمان سقوط دیوار سیزده ساله بود در کتاب خاطراتش شرح می‌دهد که چگونه زندگی در نظرش تغییر کرد:

«از یک جایی به بعد اواخر سال ۱۹۸۹ یا اوایل ۱۹۹۰، همین حدود بود، الان دقیق یادم نیست، ما دیگر به هیچ‌کدام از فعالیت‌های فوق برنامه حزبی نرفتیم. تعطیلات شنبه مخصوص فعالیت‌های اجتماعی بود، اما بعد از آن، بیشتر دلمان می‌خواست با پدر و مادرمان از مرز رد بشویم و برویم آلمان غربی... برنامه چهارشنبه‌ها هم عوض شد. هنوز به سن نوجوانی نرسیده بودم که باید چهارشنبه‌ها ساعت چهار بعد از ظهر دستمال گردنم را می‌بستم و کلاه نوک تیزم را برمی‌داشتم و یک‌راست به جلسه پشاهندگان

جوان می‌رفتم، همان پیشاهنگان غربی، منتهی با یک شیب تند سوسیالیستی... اما انگار یک شبه، برنامه‌های بی‌پایانی که همه بچگی ما را پر کرده بود کنار گذاشته شد. رقابت‌های دوومیدانی اسپار تاکوس دیگر برگزار نشد، مسابقات ورزشی هم تمام شد، دیگر به محض تعطیل شدن مدرسه یک‌راست می‌آمدیم خانه و جلوی تلویزیون ولو می‌شدیم... و همچنان سرگرم بودیم... حالا کارمان شده بود جمع کردن اسباب‌بازی‌های مجانی مک‌دونالد که توی جعبه غذای کودک بود.»

با وجود نارضایتی جوانان از زندگی در جمهوری دموکراتیک آلمان و کشش به سوی هر چیزی که رنگ و بوی غربی داشت، پس از اتحاد مجدد ظاهراً بسیاری از آن‌ها جای خالی جنبه‌های زندگی در آلمان شرقی سابق را احساس می‌کردند. اتحاد مجدد حاکی از تحولی عظیم بود. با گذشت زمان، جوانان کنسنت اجتماعی ناشی از تحولات سیاسی را عمیقاً احساس کردند و به جای اینکه صرفاً از نوشیدن کوکا کولای واقعی لذت ببرند، به دیدگاه کم‌وبیش متفاوت‌تری رسیدند. در بیشتر موارد، جامعه‌پذیری سوسیالیستی بر ارزش‌ها و نگرش‌های مردم آلمان شرقی تأثیر گذاشته بود و تغییر این اصول به‌کندی صورت می‌گرفت. بیشتر آن‌ها فکر می‌کردند اگر در گوشه امنی میان افراد هم‌فکرشان زندگی کنند خود را از زیر نفوذ حکومت خارج کرده‌اند، اما همان‌طور که گونتر گاوس^۱، دیپلمات آلمان غربی، در سال ۱۹۸۳ خاطرنشان کرد «این گوشه‌های امن خارج از نظام (سوسیالیستی) نیستند. برعکس، آن‌ها درون سوسیالیسم جمهوری دموکراتیک آلمان قرار دارند... حقایق، باورها و معیارهای سوسیالیسم طی ده‌ها سال، بیش از آنچه گوشه‌نشینان از آن

آگاه باشند، در همه زوایای خصوصی جا خوش کرده است.» اگر طبق گفته گاوس، آلمان شرقی‌های پیر و جوان خیلی بیشتر از آنچه تصور می‌کردند، تحت تأثیر نظام سوسیالیستی قرار گرفته بودند، وقتی با اتحاد مجدد ساختارهای آشنای سوسیالیستی از بین رفت، بسیاری از آن‌ها باید احساس عمیق و غیرمنتظره از دست دادن را تجربه کرده باشند. داستان‌هایی که در ادامه می‌آیند درک کیفی ما را از این تجربه افزایش می‌دهد.

در سال ۱۹۹۰، والتر فردریش^۱، روانشناس اهل لایپزیگ، اعلام کرد که جوانان آلمان شرقی در «آشوب روانی» به سر می‌برند. ظرف چند ماه، «دانش‌آموزان با کتاب‌های درسی‌ای مواجه شدند که در ستایش آلمان غربی داد سخن می‌داد، کشوری که تا همین چند ماه پیش سرکوبگر و امپریالیستی معرفی می‌شد. همه چیز از حالت عادی خارج شده بود. کشورشان از میان رفته بود و کشوری ناآشنا جای آن را گرفته بود و به آن‌ها این حس را می‌داد که انگار در سرگذشتشان سیاه‌چاله‌ای دارند.» حالا ما چطور باید از این سیاه‌چاله سر در بیاوریم؟ نقطه شروع این کتاب گزارش‌های دست‌اولی است که تجربه‌های متضاد زندگی افراد در مقطع تاریخی ۱۹۸۹ را بررسی می‌کند و واکنش هر فرد را در قالب تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن زمان در نظر می‌گیرد. از مجموعه اظهارات گردآوری شده در مصاحبه با سی نفر از ساکنان آلمان شرقی که از سال ۱۹۶۱ به بعد به دنیا آمده‌اند، هشت داستان تأثیرگذار را انتخاب کرده‌ام. این تعداد برای به تصویر کشیدن تجربیات متعدد و متنوع دوره گذار کافی به نظر می‌رسد. درعین حال هر داستان قابلیت این را دارد که به‌طور کامل در محدوده یک کتاب بررسی شود.

برای اینکه شرکت‌کنندگانی از ساکنان شهرها و حومه جمهوری دموکراتیک آلمان پیدا کنم، روی تابلوی اعلانات سوپرمارکت‌های آلمان شرقی سابق چند آگهی زدم، لای در خانه‌های محله شرقی برلین اطلاعیه گذاشتم و به فهرست‌های پستی مختلف ایمیل فرستادم، از جمله موزه جمهوری دموکراتیک آلمان در برلین، سازمان نسل سوم شرق^۱ (انجمنی برای آلمان شرقی‌هایی که هنگام سقوط دیوار هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند)، مرکز تحقیقات آکادمیک در بوتسدام، مرکز تحقیقات تاریخ معاصر^۲، هومن شون‌هاوزن^۳ (زندان سابق اشتازی) و دفتر شاهدان معاصر^۴ (پایگاه داده شاهدان عینی برای افرادی از سراسر آلمان که تمایل دارند در مورد تجربیات خود صحبت کنند). افرادی هم که برای مصاحبه می‌آمدند به یافتن شرکت‌کنندگان جدید کمک می‌کردند و از دوستان و بستگان خود می‌خواستند برای این پژوهش داوطلب شوند.

برای هر فرد، پیش از مصاحبه مجموعه سؤالات یکسانی فرستادم. پرسش‌ها را دقیق و تا جای ممکن واضح و بی‌طرفانه، در سه بخش مطرح کرده بودم: زندگی در جمهوری دموکراتیک آلمان؛ سقوط دیوار و دوره گذار بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰؛ زندگی از زمان اتحاد مجدد. در شروع هر مصاحبه توضیح می‌دادم که در حال نوشتن کتابی درباره تجارب آلمان شرقی‌ها قبل، حین و پس از اتحاد مجدد هستم، به این امید که پاسخ‌هایی فراتر از ویژگی غالباً قطبی‌شده جمهوری دموکراتیک آلمان بیابم که یا در قالب «سرزمین مأمورهای مخفی» یا در قالب حکومتی تیمارگر و خیرخواه نمایش داده می‌شود. پس از پاسخ به مجموعه سؤالات کلی، نوبت به سؤال‌های شخصی می‌رسید که از دل پاسخ‌های آن‌ها

1. Dritte Generation Ost

2. Zentrum für Zeithistorische Forschung

3. Hohenschönhausen

4. Zeitzeugenbüro

برآمده بود. منظور از این سؤال‌ها مطرح کردن موضوعات مختلف بود، اما بعد به شرکت‌کنندگان اجازه می‌دادم آزادانه صحبت کنند، حتی اگر از موضوع اصلی منحرف می‌شدند. این کار به افراد فرصت می‌داد مسائلی را که به نظرشان مهم است بازگو کنند. در این کتاب علاوه بر این اظهارات شخصی، از گزارش‌های تحصیلی، تکالیف درسی، عکس‌ها، گزارش‌هایی که پلیس اشتازی گردآوری کرده و خاطراتی که به تازگی منتشر شده‌اند نیز استفاده کرده‌ام. مسلماً بیان همه آن چیزی که آلمان شرقی‌ها از سر گذرانده‌اند، هدف این پژوهش نیست، اما آن دوره حساس تاریخی را از زاویه دید اشخاص مختلف بررسی می‌کند. بنابراین هر یک از هشت فصل کتاب تداعی‌کننده یک جنبه از زندگی در جمهوری دموکراتیک آلمان و پیامدهای آن است. این گزارش‌های متفاوت که در یک کتاب گردآوری شده‌اند، ما را به درگاه آنچه جوانان آلمان شرقی قبل، حین و پس از اتحاد از سر گذرانده‌اند، نزدیک‌تر می‌کند.

حافظه ماهیتی ناپایدار و کنترل‌ناپذیر دارد، اما مورخ با دستیابی به خاطرات پیچیده گذشته و تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌تواند نتایج ارزشمندی به دست آورد. یکی از مزیت‌های بزرگ پژوهش درباره گذشته نه‌چندان دور این است که می‌توان به صورت مستقیم با شرکت‌کنندگان صحبت کرد. وقتی مورخ خاطرات یا آثار افرادی را می‌خواند که در قید حیات نیستند، دیگر فرصتی ندارد تا از نویسنده سؤال بپرسد یا توضیحی بخواهد. زمانی هم که به کتاب‌ها و اسناد آرشیوی رجوع می‌کند، به سادگی فراموش می‌کند که آنچه می‌خواند زندگی واقعی مردم است. اما در روش مصاحبه این واقعیت در نظر گرفته می‌شود و مصاحبه‌شونده بیشتر براساس مشاهدات شخصی‌اش به شرح وقایع می‌پردازد. هنگام مصاحبه با شاهدان زنده و تولید مستقیم منابع تاریخی مستند، فرصت ارزشمند و منحصر به فردی برای گفت‌وگو

به وجود می‌آید. از آنجا که هر پژوهشگری «پیش‌داوری» خود را دارد، به عبارت دیگر ناچار است منابع تاریخی را براساس تجربه‌ها و ارزش‌های خود مطالعه کند، پس تردیدی نیست که دیدار با شخصیت‌هایی که در دل حوادث بوده‌اند، نتایج ارزشمندی در بر دارد و اگر از پاسخ‌های آن‌ها برداشت نادرستی شود، می‌توان آن را اصلاح کرد. از همه مهم‌تر، برخلاف مورخان‌ی که به کتاب‌ها و اسناد متکی هستند و ناگزیر پرسش‌هایشان تاحدی براساس محتوای مطالبی است که با آن سروکار دارند، مورخان شفاهی می‌توانند مشخص کنند که چه سؤالاتی را از منابع تاریخی زنده و واقعی بپرسند. وقتی از زبان شاهدان عینی آنچه را که از سر گذرانده‌اند می‌شنویم، گویی وقایع را به چشم خود دیده‌ایم و به‌گونه‌ای بی‌نظیر گذشته در نظرمان زنده می‌شود.

شکی نیست که همانند اسناد و مدارک دیگر، آنچه در این مصاحبه‌ها گفته می‌شود، صرفاً گزارش ناقصی ارائه می‌کند. روایت‌ها و تعابیر افراد از سرگذشت‌شان، آگاهانه و ناآگاهانه، برداشت شخصی آن‌هاست. در این روایت‌ها، یا به عبارت دیگر در این خاطرات، ممکن است افراد حقایق یا وقایعی را که با «برداشت» کلی آن‌ها از اتفاقات مطابقت ندارد کنار بگذارند یا حذف کنند. این واقعیت، چیزی از ارزش آنچه به خاطر می‌آورند کم نمی‌کند. هر فرد در یادآوری سرگذشتش به قسمت‌های متفاوتی اولویت می‌دهد. آن‌ها وقایع را به اشکال مختلف به خاطر می‌آورند و تجربه‌های متفاوتی دارند؛ هر دوی این‌ها نشان می‌دهد چرا برخی از گزارش‌ها به همان میزان که یکدیگر را تأیید می‌کنند، مغایر یکدیگر هستند. این بدان معنا نیست که یک گزارش لزوماً درست‌تر یا معتبرتر از گزارش دیگر است. شاید تجربه‌ای در برابر تجربه دیگر معمولی به نظر برسد، اما دلیل بر این نیست که دومی «درست»‌تر باشد. واقعیت این است که بیش از یک حقیقت تاریخی وجود دارد.

داستان‌هایی که در اینجا بیان می‌شود عناصر معمولی و خاص را در هم می‌آمیزد.

مورخانی که خاطرات را تحلیل می‌کنند باید به این نکته توجه کنند که مدت‌ها پس از واقعه روایت‌های کلی‌تری از آن شکل می‌گیرد و وقتی خاطرات افراد در این روایت‌ها گنجانده می‌شود به مرور زمان دگرگون می‌شود. مثلاً بلافاصله پس از اتحاد مجدد اصطلاح «فرصت‌طلبان اتحاد مجدد»^۱ ساخته شد و به افرادی اطلاق می‌شد که در جمهوری دموکراتیک آلمان حامی حزب اتحاد سوسیالیست بودند، اما به سرعت تغییر موضع دادند تا میان خود و رژیم گذشته فاصله بیندازند. از زمان اتحاد مجدد تلخ‌نویس، مسلماً در شالوده ذهنی رایج درباره حزب اتحاد سوسیالیست تغییرات گسترده‌ای به وجود آمده است. ابتدا وقتی آلمان شرقی‌ها به آینده‌ای روشن و بهتر در آلمان متحد امید بالایی داشتند، از اینکه خود را قربانی حکومتی ظالمانه و تحت سلطه اشتازی جلوه دهند کاملاً خوشحال به نظر می‌رسیدند؛ زیرا تأکید بر ماهیت سرکوبگر حزب کمک می‌کرد رفتار سازش‌کارانه خود را توجیه کنند. اما هر چه زمان گذشت و سرخوردگی از روند اتحاد مجدد فراگیرتر شد، بسیاری از آن‌ها برای از دست رفتن گذشته جمعی‌شان افسوس خوردند و در این فرایند، به نوعی فعالیت‌های اشتازی را از حافظه خود پاک کردند یا به حاشیه راندند. اما رواج نوشتاری آلمان شرقی سابق^۲ با خاطرات خوش آن از زندگی امن و ساده، آشکارا خشم مخالفان سیاسی آلمان شرقی را برانگیخته است؛ زیرا به راحتی عناصر سرکوبگر حزب حاکم را به فراموشی می‌سپارد و بر گذشته‌ای دنج در حکومتی دیکتاتوری تأکید می‌کند.

عوامل مهمی وجود دارد که هنگام استفاده از اظهارات شفاهی باید

1. Wendehals (reunification turncoat)

2. Ostalgie

به آن‌ها توجه کرد؛ اول اینکه، هیچ نسخه واحد و یکدستی از رویدادها وجود ندارد که سرگذشت همه قهرمانان را به تصویر بکشد. دوم اینکه، شیوه یادآوری گذشته طی زمان با بازگویی آن تغییر می‌کند. در واقع، افراد نسخه واحدی از رویدادها در ذهن ندارند که طی زندگی‌شان ثابت بماند. این موضوع تاحدی به این دلیل است که نگرش افراد به جهان در بیست سالگی احتمالاً با نوع نگرش‌شان در چهل سالگی متفاوت است و تاحدی به شرایط متغیر و ارزش‌های رایج جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند مربوط می‌شود. سوم اینکه، افراد احتمالاً گذشته را به گونه‌ای که مطلوب خودشان است روایت می‌کنند. در نهایت با گذشت سال‌ها از یک رویداد، صاحب‌ه‌شوندگان فرصتی برای بازاندیشی دارند و به همین علت غالباً به درک کامل‌تری از آن می‌رسند. علی‌رغم دلایلی که ذکر شد، خاطرات معمولاً آن قدر دقیق هستند که به یک معنی مصاحبه درباره گذشته افراد می‌تواند مزایای زیادی به همراه داشته باشد. خاطرات از برخی جهات معتبرتر از منابع دیگر هستند، زیرا آن‌ها تجربه بدون واسطه افراد از رویدادها را با نحوه درک آن‌ها از رویدادهای بعدی ادغام می‌کنند. در واقع، بررسی اینکه افراد چگونه به آنچه از سر گذرانده‌اند معنا بخشیده‌اند حاوی نکات آموزنده‌ای است.

شاهدان عینی شاید در شیوه بازگویی سرگذشتشان غرض‌ورزی داشته باشند، اما با ارائه مجموعه‌ای از گزارش‌ها می‌توان به مقاصد متفاوت افراد پی برد و به این ترتیب، شکل‌گیری الگوی حافظه دوگانه درباره آلمان شرقی را توضیح داد. در واقع، وقتی خاطرات را به عنوان منابع تاریخی کلیدی برای فهم دیدگاه‌های متفاوت درباره دوره گذار سال ۱۹۸۹ به خدمت می‌گیریم، باید به وجود دو آلمان شرقی فکر کنیم: آلمان شرقی همان‌طور که در آن زمان بود و آلمان شرقی همان‌طور که اکنون براساس خاطرات می‌فهمیم. مورخان و مردم

عادی آلمان شرقی هرگز نمی‌توانند تصویر واقعی جمهوری دموکراتیک آلمان را دوباره بازنمایی کنند، زیرا دیگر به آن دسترسی ندارند. اگر بپذیریم که خاطرهٔ جمهوری دموکراتیک آلمان همان چیزی است که در حال حاضر از جمهوری دموکراتیک آلمان درک می‌کنیم، باید اعتراف کنیم که هیچ خاطرهٔ واحدی از این گذشته وجود ندارد. در عوض، نسخه‌های ناهمخوان و اغلب متناقضی موجود است که قصد دارند یکدیگر را حذف کنند. بنابراین، با ثبت چند روایت از این گذشتهٔ تاریخی دیگر دیدگاه خاصی اولویت پیدا نمی‌کند.

اگر جمهوری دموکراتیک آلمان آن‌طور که ما درک می‌کنیم، براساس گزارش‌های متناقض شکل گرفته است، جای نگرانی نیست. مصاحبه با افرادی که دیدگاه‌های متفاوتی در این باره دارند، به رفع این تناقض‌ها کمک می‌کند. برخلاف مورخان قرون وسطی که منابع نسبتاً اندکی برای خواندن و بازخوانی گذشته در اختیار داشتند، مورخان معاصر با معضل معکوس روبه‌رو هستند. مورخان معاصر به جای یک مجموعه گزارش دربارهٔ بافت اجتماعی یک دوره، آن‌قدر اطلاعات در اختیار دارند که قادر به مطالعهٔ همهٔ آن‌ها نیستند. بنابراین، مزیت روش مصاحبه در این است که مورخ به چیزهایی پی می‌برد که با مطالعهٔ منابع به آن دست نمی‌یابد. مطمئناً این یک شانس است تا در دسر.

در این قسمت به شخصیت‌هایی که هشت مطالعهٔ موردی این کتاب را تشکیل می‌دهند نگاهی گذرا می‌اندازیم.^۱ در فصل نخست کتاب به سرگذشت پترا^۲ می‌پردازیم، دانشجوی دکترای بیست و پنج سالهٔ ساکن برلین که پس از فروپاشی دیوار به سمت سیاست سوق پیدا کرد. پترا

۱. فقط پترا بلاس، ماریو رولیک، کاتارینا فورین، کارولا کوهرلر و میزکو زنوال از نام کامل استفاده کرده‌اند. همهٔ مصاحبه‌شوندگان دیگر ناشناس هستند.

2. Petra Bläss

از همان دوران دانشجویی در دهه ۱۹۸۰، سوسیالیستی افراطی بود؛ بالاین حال، طی دوره گذار در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰، در مذاکرات مربوط به چگونگی تحقق اتحاد مجدد نقش محوری داشت. به محض تحقق آن، پترا یکی از هفده نماینده کمونیست بود که در سال ۱۹۹۰ به پارلمان آلمان راه یافت. این فصل درباره وفاداری همیشگی پترا به ارزش‌های حزب اتحاد سوسیالیست پس از اتحاد است. برخلاف پترا، کارولا از اهالی آیزناخ^۱ از همان دوران مدرسه رژیم را زیر سؤال می‌برد. او در بیست و یک سالگی، درست چند ماه قبل از سقوط دیوار، به آلمان غربی گریخت. فصل دوم به سرگذشت او اختصاص دارد و از احساس انزوای او در میان دوستانی می‌گوید که اهمیتی نمی‌دادند پروپاگاندای حزب چقدر با واقعیت در تضاد است. کارولا از تخریب بی‌رویه محیط زیست در آلمان شرقی خشمگین بود، بنابراین به یک جنبش حمایت از محیط زیست پیوست که هدفش آشنایی آسیب‌هایی بود که حکومت مایل نبود از آن‌ها حرفی به میان آورد. در این فصل به ناامیدی او از زندگی در آلمان شرقی می‌پردازیم، داستان فرار او را بازگو می‌کنیم و از دیدگاه‌های او درباره زندگی از زمان اتحاد مجدد سخن می‌گوییم.

در فصل سوم به سراغ لیزا^۲ می‌رویم، معلمی که از زندگی در آلمان شرقی کمونیستی راضی بود و در دوره گذار هم شکایتی نداشت. از تجربه زندگی روزمره او در ناحیه پانکو^۳، پشت پرده آهنگین سخن می‌گوییم و متوجه می‌شویم تغییر اوضاع برای این جوان بیست و دو ساله پس از فروپاشی دیوار برلین، نسبتاً غیرسیاسی و رضایت‌بخش بوده است. فصل

1. Carola Koehler

2. Eisenach

3. Lisa

4. Pankow

چهارم با داستان لیزا بسیار متفاوت است؛ ماریو^۱، پیشخدمتی اهل برلین شرقی بود که در بیست سالگی به دلیل تلاش برای ترک آلمان شرقی هدف تیراندازی قرار گرفت و به زندان افتاد. در این فصل پی می‌بریم که چرا ماریو چاره‌ای جز ترک آلمان شرقی نداشت. از سرگذشتش در دوره‌ای که زندانی سیاسی اشتازی بود می‌شنویم و اطلاعاتی از تأثیرات بلندمدت تعقیب و آزار او به دست می‌آوریم. فصل پنجم درباره کاتارینای^۲ بیست و هشت ساله از براندنبورگ^۳ است که مانند ماریو، اما با دلایل بسیار متفاوت، به شدت با ساختار سوسیالیستی جمهوری دموکراتیک آلمان مخالف بود. او دختر یک کشیش پروتستان بود و به سبب حفظ ایمانش از جامعه‌ای که بیش از پیش سکولار می‌شد، در مدرسه و پس از آن در محل کار، از رفتارهای تمسخرآمیز و آسیب‌های دیگر رنج دید. کاتارینا با مردی ازدواج کرد که به دلیل انتشار جزوه‌های ضد رژیم^۴ به زندان افتاده بود و در نتیجه پلیس اشتازی زندگی آن‌ها را به دقت زیر نظر داشت.

پس از خانواده مخالف حزب کاتارینا در فصل پنجم، به سراغ خانواده وفادار به حزب رابرت^۴ در فصل ششم می‌رویم که تا به امروز مدافع آرمان‌های سوسیالیستی باقی مانده‌اند. رابرت در زمان سقوط دیوار دانش‌آموزی پانزده ساله بود و کاملاً از نظام کمونیستی رضایت داشت. او به آلمان غربی که می‌دانست در آن میزان جرم و جنایت و بیکاری بالاست حسادت نمی‌کرد. او از اینکه پس از سقوط دیوار هر چیز مربوط به آلمان شرقی را پست و بی‌ارزش به حساب آوردند، خشمگین شد. او اعتقاد دارد که بهتر است غرب از سیاست‌های جمهوری دموکراتیک آلمان

1. Mario Röllig
2. Katharina Furian
3. Brandenburg
4. Robert

درس بگیرد. در فصل هفتم، به سراغ میرکو^۱ می‌رویم که مانند رابرت در خانواده‌ای به اصطلاح «چی»^۲ (حامی سوسیالیست) به دنیا آمده است. پدر میرکو خبرچین اشتازی بود. میرکو در بیشتر دوران کودکی خود در درسدن، در نقش پسری سربه‌راه ظاهر شد و در جنبش جوانان تحت رهبری حکومت همیشه جایگاه بالایی داشت. با این حال، در اواسط نوجوانی از همه این‌ها دل‌زده شد. از پانزده سالگی، او دیگر مایل نبود از خط‌مشی حزب تبعیت کند و دیدگاه‌ها و ظاهرش منطبق با دستورات حکومت باشد. خوشبختانه این دوره سرکشی مصادف با پایان رژیم بود و میرکو با عواقب جدی مواجه نشد. در نتیجه بروز ناگهانی این رفتار ضد کمونیستی، او اکنون با جوانان کار می‌کند تا نشان دهد سیاست‌های افراطی تا چه حد می‌تواند تأثیر مخرب به جا بگذارد. در فصل هشتم با پگی^۳ از شهر فرانکفورت (اودر)^۴ آشنا می‌شویم که در زمان فروپاشی دیوار دانش‌آموزی ده‌ساله بود. او دوران کودکی بسیار شادی را در آلمان شرقی کمونیستی سپری کرد و بسیاری از جنبه‌های زندگی قدیمی‌اش که به سادگی با اتحاد مجدد از بین رفتند، هنوز برایش خاطره‌انگیز است. برخلاف آلمان متحد، که نگرانی‌های بسیار زیادی در رابطه با پول، کار و مسکن برایش ایجاد کرده است، زندگی‌اش در آلمان شرقی با آسایش و امنیت همراه بود.

متولد آلمان شرقی هر دو جنبه این مقطع تاریخی را در بر می‌گیرد و به این موضوع می‌پردازد که جوانان آلمان شرقی در ۱۹۸۹، وقتی دنیای آشنای آن‌ها تقریباً محو شد و جامعه سرمایه‌داری جای آن را گرفت، چطور با آن کنار آمدند. در روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌های پس از

1. Mirko Sennewald

2. Red

3. peggy

4. Frankfurt Oder

سقوط دیوار، زندگی در آلمان شرقی به شدت و با سرعت متحول شد. در ادامه خواهیم دید که آیا این تغییرات در جوانان آلمان شرقی انعکاس درونی یافته است؟ وقتی آن‌ها فرهنگ متمایز جمهوری دموکراتیک آلمان را که طی چهار دهه حاکمیت سوسیالیسم به وجود آمده بود پشت سر گذاشتند، دچار «دگرگونی ذهنی» شدند یا نتوانستند از ارزش‌هایی که با آن بزرگ شده بودند به سادگی دست بکشند؟ میراث پیچیده دیکتاتوری دوم آلمان، که در این داستان‌ها در کانون توجه قرار می‌گیرد، به ارزیابی تداوم در برابر تغییر، اتحاد در برابر تقسیم و از دست دادن در برابر به دست آوردن می‌پردازد.

>

www.ketab.ir